

## گزارش سه فصل نخست گفتار در روش

عتیق اروند

### ملاحظات چند در باب علم

دکارت کتاب «گفتار در روش راه بردن عقل»<sup>۱</sup> را با جدلی پیرامون عقل آغاز می‌کند: «میان مردم عقل از هر چیز بهتر تقسیم شده است. چه هرکس بهره‌ی خود را از آن چنان تمام می‌داند که مردمانی که در هر چیز دیگر بسیار دیرپسندند، از عقل بیش از آن که دارند آرزو نمی‌کنند. گمان نمی‌رود همه در این راه کج رفته باشند، بلکه باید آن را دلیلی دانست بر این که قوه‌ی درست حکم کردن و تمیز خطا از صواب، یعنی خرد یا عقل، طبعاً در همه یکسان است.»<sup>۲</sup> در اینجا دو نکته پنهان است. نخست این که تعریف عقل در نظر دکارت، به صورت ابتدایی و کلی در گزاره‌ی پایانی این متن مشخص شده است: خرد یا عقل یعنی نیروی درست قضاوت کردن و تشخیص امر درست از نادرست. و نکته‌ی دوم دقیقاً از لابه‌لای همین تعریف بیرون می‌زند. این که ابتدا باید دانست آنچه که در میان همه‌ی مردم به‌طور مساوی تقسیم شده و همه بهره‌ی از آن دارند، همین نیروی قضاوت و تشخیص است. پس اگر چیزی مایه‌ی اختلاف میان اذهان است و یا سبب می‌شود که گروهی خود را عاقل‌تر از دیگران تصور کنند، قطعاً باید در «روش» به‌کاربردن این نیرو نهفته باشد. دکارت اصرار دارد که ما در عوض اتکا به «وجه‌گوناگون عقل» یا صحبت از «عقلانیت‌ها» و «فضائل» از «روش‌های متنوع به کار بستن عقل» سخن بگوییم. بنابراین اگر قادر نباشیم که عقل‌مان را به‌صورت درست و با به‌کارگیری از روش دقیق هدایت کنیم، به دانایی راه نخواهیم برد. پس عقل، دارایی لازم اما ناکافیست. چرا که «نفوس هر چه بزرگوار باشند همچنان که به فضائل بزرگ راه می‌توانند یافت، به خطاهای فاحش نیز گرفتار می‌توانند.»<sup>۳</sup> نیروی عقل و کسب فضیلت در میان همه یکسان توزیع شده، اما آنچه که باید برای به‌دست‌آوردن و پروردن و اعتلایافتنش کوشید و حتی زندگی را وقف آن کرد، روش به‌کاربردن این نیرو در مسیر درست است.

همان‌طور که گفتیم، دکارت از روش‌های متنوع به‌کار بستن عقل دم می‌زند. و حتی در ابتدای کار، فلسفه‌ی خویش را معرف یکی از روش‌ها می‌داند و در این که بتوان آن را در همه‌ی مکان‌ها و زمان‌ها و در دست همه‌ی عقول و نفوس به کار بست، شک می‌کند. «پس در اینجا مرادم این نیست که روشی نشان دهم که همه کس عقل خود را درست به راه برد، بلکه تنها مقصودم این است که بنمایم من عقل خویش را از چه راه برده‌ام.»<sup>۴</sup> به همین دلیل، برای این که بتواند به مخاطبان‌ش نشان دهد که چطور توانسته از میان اختلاف آراء و افکار راهی به یگانگی و اجماع باز کند، ابتدا طی مسیر عقل خودش را توصیف می‌کند و حتی وارد جزئیات زندگی شخصی و تطور فکری خویش می‌شود. از تلاشش در جهت کسب علوم بشری می‌نویسد. «آنچه دیگران در آن دارالعلم فرا می‌گیرند آموخته بودم؛ بلکه به علوم که به ما تعلیم می‌دادند قناعت نکرده، هر کتابی که از معلومات غریب غیرمتداول بحث می‌کند و به چنگ می‌افتاد مطالعه می‌کردم.»<sup>۵</sup> از اهمیت آموختن زبان‌های باستانی به‌ویژه زبان‌های یونانی و لاتینی حرف می‌زند. «می‌دانستم زبان‌هایی که در آنجا می‌آموزند برای فهم کتب پیشینیان ضرور است.»<sup>۶</sup> سپس فایده‌ی علوم متداول زمانه را بیان می‌کند؛ علمی چون بلاغت، شعر، ریاضیات، اخلاقیات، الاهیات، فلسفه، فقه و طب. دکارت می‌نویسد که آموختن این علوم حتی آن‌هایی که باطل و خطا هستند نیز الزامی‌ست؛ زیرا تا ندانیم که این علوم به چه کار می‌آیند و ما را از چه آگاه می‌کنند، همواره فریب خواهیم خورد و قادر نخواهیم بود نقائص و معضلات‌شان را بیابیم. در کنار این‌ها، دکارت می‌نویسد که در دوره‌ی به این نتیجه رسیده که کسب علم در درون حجله و کنار آتش شومینه کافی نیست و باید سر به سفر سپرد تا فضائل و رذائل و عقول و نفوس سراسر گیتی را

<sup>۱</sup> دکارت، رنه. (۱۳۸۶). گفتار در روش. ترجمه‌ی محمدعلی فروغی، تصحیح و تحشیه‌ی امیرجلال‌الدین اعلم. تهران: نیلوفر

<sup>۲</sup> همان، ۶۰۱

<sup>۳</sup> همان، ۶۰۱

<sup>۴</sup> همان، ۶۰۲

<sup>۵</sup> همان، ۶۰۳

<sup>۶</sup> همان، ۶۰۳

شهود کرد تا شاید به دریافت‌های تازه‌یی از روش راه‌بردن درست عقل رسید. پس از سال‌ها سیر و سیاحت به این نتیجه می‌رسد: «هرچند تا زمانی که آداب و عادات مردم دیگر را فقط می‌نگریستم و موجباتی برای یقین نمی‌یافتم، و تقریباً همان اندازه اختلاف که در آرای فلاسفه دیده بودم، در احوال مردم [نیز] مشاهده می‌کردم.»<sup>۷</sup> بنابراین، به چند نتیجه‌ی حتمی دست می‌یابد: سفر برای کسب تجربیات سایر ملت‌ها نیکوست اما به اندازه؛ پرداختن به احوال، سنت‌ها و روش‌های گذشتگان راهگشاست اما به میزانی؛ تحصیل در علوم متداول روزگار ضروری‌ست اما نابسند. به نظر می‌رسد راهی که دکارت در «گفتار در روش» توصیف کرده، یک حرکت ارسطویی از کلی به جزئی و سپس از جزئی به کلی است. اگر در این تعریف، منظورمان از کلی نظاره‌ی گیتی و تأمل در چیزهای بیرونی و علوم مدون باشد و منظورمان از جزئی نظاره بر خویشتن خویش و کاویدن قوایی باشد که این اراده به نظاره‌گری را در ما برانگیخته است. «اما چون چند سال از عمر خود را به مطالعه‌ی کتاب جهان بسر بردم و در تحصیل تجربه کوشش کردم، یک روز بر آن شدم که در خود نیز بنای مطالعه گذارم، و تمام قوای ذهن خویش را برای اختیار راه‌هایی که باید بیمایم به کار برم.»<sup>۸</sup>

### قواعد اصلی روش

از یک سو، تمرکز بر واکاوی خویشتن و از سوی دیگر مقابله‌ی روبه‌گسترش نگرش نوین فلسفی - الهیاتی دوره‌ی رنسانس در برابر نظام راکد و ایستای کلیسای میراث‌دار قرون وسطی، سبب شد تا بارها و پی‌درپی دکارت بر این نکته تأکید ورزد که فلسفه‌یی که وی ارائه کرده، آشوب‌زا و پرخطر نیست و صرفن توصیفی‌ست از یک راه‌یابی دقیق و عقلانی به فهم وی از خود، جهان و خدا، که می‌تواند برای دیگران نیز پیشنهاددهنده و راهگشا باشد. در این استراتژی، عمل فردی بی‌خطر بر کار جمعی پرخطر و آشوب‌زا ترجیح و توجیه می‌شود. «چنان که عمارتی که یک معمار بر عهده گرفته و انجام داده غالبین زیباتر و مناسب‌تر از ساختمان‌هایی است که چندین کس خواسته‌اند اصلاح کنند و دیوارهای کهنه را که برای منظورهای دیگر ساخته شده به کار برده‌اند.»<sup>۹</sup> به باور دکارت، برای ساختن عمارتی از اندیشه نیازی به تخریب کل نمای شهری و تمامی سازه‌های قدیمی نیست و صرفن باید عمارت شخصی را بر پایه‌هایی استوار ساخت که چون سایر خانه‌ها به‌سادگی فرو نریزد و قرن‌ها پابرجا بماند. «راست است که هیچگاه نمی‌بینیم همه‌ی خانه‌های یک شهر را ویران کنند تا آن‌ها را به شکل دیگر بنا کرده و کوچه‌ها را زیبا بسازند. اما بسیار دیده می‌شود که مردم خانه‌های خود را می‌کوبند و از نو می‌سازند... بر همین قیاس یقین داشتم که هیچ معقول نخواهد بود که یکی از افراد مردم بخواهد اصلاح کشور کند به این‌که همه چیز را از بنیاد تغییر دهد، و دولت را واژگون کند که از نو بسازد، و یا آن‌که همه‌ی علوم را تجدید یا ترتیب تعلیم آن را در مدارس یکسره دگرگون کند. ولیکن نسبت به عقایدی که من تا آن زمان در خاطر پذیرفته بودم، هیچ به از آن ندیدم که یک‌مرتبه عزم کنم بر این‌که همه‌ی آن‌ها را از ذهن بیرون سازم تا از آن پس عقاید درست‌تر به جای آن‌ها بگذارم.»<sup>۱۰</sup> اما همین کار نیز از همه‌کس ساخته نیست. یعنی نیت پاکسازی ذهن از هر درک، خیال، تصور، فکر و عقلانیتی برای راه‌یابی به روش درست به‌کار بستن عقل، از هر کسی بر نمی‌آید. از همین‌رو، دکارت معتقد است که به‌ویژه دو گروه از مردم نمی‌توانند دست به واکاوی خویشتن بزنند: یکی آن‌ها که خود را دانایانتر از آنچه هستند می‌دانند و به افکار خود نظم و ترتیب نمی‌دهند و برای این کار نیازی نمی‌بینند. گروه دوم آن‌هایی که خرد جمعی یا عقلانیت و دانش متداول بر آن‌ها سیطره یافته و توان تمیز درست از نادرست را از آن‌ها گرفته است و برای هرگونه تفکر و تعقلی خود را متعبد و پیرو بزرگان اندیشه و خرد می‌دانند. و این نتیجه‌یی‌ست که دکارت از این مبحث می‌گیرد: «پس دانستم اختیارات ما بیشتر مبنی بر عادت و تقلید است نه بر

<sup>۷</sup> همان، ۶۰۷

<sup>۸</sup> همان، ۶۰۸

<sup>۹</sup> همان، ۶۰۹

<sup>۱۰</sup> همان، ۶۱۱

یقین و تحقیق؛ و نسبت به حقایقی که کشف آن‌ها دشوار است، کثرت آرا مناط اعتبار نتواند بود، چه احتمال دریافت حقیقت برای یک تن بیش از یک گروه است.<sup>۱۱</sup>

دکارت برای عرضی روش تفلسف خاص خودش، ابتدا نقدی بر فلسفه از چشم‌انداز منطق، ریاضیات از منظر جبر و مقابله و همچنین بر تحلیل هندسی می‌زند. معتقد است که منطق به آدمی چیزی را که نمی‌داند نمی‌آموزاند، بلکه او را قادر می‌سازد تا آنچه را که می‌داند به دیگران توضیح دهد. به این لحاظ، منطق زمانه‌ی دکارت، دانشی پیشرو و برساننده نیست، بلکه چرخه‌یی از بازی قیاس‌ها و استنتاج‌هاست. همچنین راه هندسه و جبر زمانه را در دو مسیر سد می‌سازد. ابتدا این که آن‌ها را علوم سرگردان در مواد ذهنی مجرد می‌داند که هیچ‌گیزی به بیرون ندارند و هرگز از مصادیق و دلالت‌ها سخن نمی‌گویند. از سوی دیگر هندسه را گرفتار شکل و خط و جبر و مقابله را گرفتار قواعد و ارقامی می‌داند که در عوض آن‌که ذهن را هدایت کنند، بیشتر سبب فرسایش آن می‌شوند. با این حال دکارت چهار دستور را از منطق اخذ می‌کند:

۱. نخست این که هیچ‌گاه هیچ چیز را حقیقت نپندارم جز آنچه درستی آن بر من بدیهی شود.
۲. دوم آن که هر یک از مشکلاتی را که به مطالعه درمی‌آورم، تا می‌توانم و به اندازه‌یی که برای تسهیل حل آن لازم است، تقسیم به اجزا کنم.
۳. سوم آن که افکار خویش را به ترتیب جاری سازم و از ساده‌ترین چیزها که علم به آن‌ها آسانتر باشد آغاز کرده، کم‌کم به معرفت مرکبات برسم.
۴. چهارم آن که در هر مقام شماره‌ی امور و استقصا را چنان کامل کنم و بازدید مسائل را به اندازه‌یی کلی سازم که مطمئن باشم چیزی فروگذار نشده است.<sup>۱۲</sup>

و این یعنی نخست آن چیزی درست است که بسیار بسیار بدیهی‌ست و ما از آن ادراکی «واضح و متمایز» داریم. آن قدر واضح است که به شدت بدیهی به نظر می‌رسد و آن قدر از چیزهای دیگر متمایز است که به‌آسانی می‌توان آن را جزء قلمرو امور شک‌ناپذیر قرار داد. این متمایزبودن ما را وارد مرحله‌ی دوم نیز می‌کند. تمایز یعنی تجزیه به ساده‌ترین و بدیهی‌ترین اجزا. این تجزیه به ما مجال می‌دهد تا دوباره شناخت‌مان را درباره‌ی ابژه‌ها ترتیب داده و بازسازی کنیم و در آخر همه چیز را در یک طبقه‌بندی شناختی منظم در ذهن فهم کنیم و با این فهم، درباره‌ی موضوع شناخت‌مان حکم صادر کنیم. صرفن منطق نیست که در این راستا به کار دکارت می‌آید. او تحلیل هندسی را نیز در روش مخصوص‌اش به کار می‌بندد. زیرا بر این باور است که علمای هندسه با استفاده از دستور سوم فوق، می‌کوشند تا دشوارترین براهین را به اثبات برسانند. «من به آسانی دریافتم که از چه چیزها باید آغاز کنم؛ از آنچه آسان و ساده‌تر و به فهم نزدیک‌تر است.»<sup>۱۳</sup> قیاس و استنتاج در این تحلیل می‌توانند در ترتیب و انتظام مقدمات، داده‌ها، گزاره‌ها و سپس صدور احکام قطعی بسیار مؤثر واقع شوند. همچنین در روش ریاضیکال، دکارت از تناسب‌هایی که میان موضوعات گوناگون برقرار است، بهره گرفت. اما کوشید تا این تناسبات را محصور و محدود به هر زمینه‌ی درخور تحلیل بسط و گسترش دهد. فروغی روش ریاضیکال دکارت را تحلیلی دوسویه می‌داند و بر این باور است که دکارت در پرداختن به امور کلی و مطلق که معقول صرف‌اند با زبان اعداد صحبت می‌کند و آنگاه که وارد جزئیات می‌شود، به ساحت وهم و خیال و تصور می‌رسد و از خط و شکل کار می‌گیرد.

### پاره‌یی از قواعد اخلاق

به این ترتیب، دکارت گام‌به‌گام ترتیبات شک‌مختص به خودش را می‌چیند و در پایان نشان می‌دهد که چطور روند کل به جز دوباره از ساده‌ترین و بدیهی‌ترین جزئیات به سمت کلیات میل می‌کند. اما در فصل سوم، نقبی به چند قاعده‌ی اخلاقی می‌زند. او حفظ این قواعد اخلاقی را برای پیشبرد طرح ضروری می‌داند. به نظر می‌رسد که این قواعد دیگر بخشی جدایی‌ناپذیر از روش

<sup>۱۱</sup> همان، ۶۱۲

<sup>۱۲</sup> همان، ۶۱۴

<sup>۱۳</sup> همان، ۶۱۴

شک دکارتی در فلسفه محسوب می‌شوند. «بر همین‌سان چون مرا عقل بر آن داشت که در عقاید خود مردد باشم، برای این‌که در اعمالم باری به حال تردید نمانم، و بتوانم تا ممکن است به خوشی زندگانی کنم، یک دستور اخلاقی موقت برای خود برگزیدم و آن مبنی بر سه اصل بود.»<sup>۱۴</sup> و این اصول قرار ذیل‌اند:

۱. اصل اول این‌که پیرو قوانین و آداب کشور خود باشم، و دیانتی را که خداوند درباره‌ی من تفضل کرده و از کودکی مرا به آن پرورده است، پیوسته نگاه بدارم، و در امور دیگر پیروی کنم از عقاید معتدل، دور از افراط و تفریط، که خردمندترین اشخاص را که باید با آن‌ها نشست‌وبرخاست کنم به آن معتقد و عامل یابم... چه، عقاید معتدل همواره در عمل آسانتر و بر حسب ظاهر بهتر است از آن‌رو که آنچه زیاده‌روی و از حد اعتدال بیرون باشد، بر حسب عادت بد است.

۲. اصل دوم این بود که هر قدر بیشتر بتوانم در کار خود پابرجا و استوار باشم؛ و هرگاه بر رأیی تصمیم کردم هرچند محل شبهه و تردید بوده باشد، چنان دنبال آن را بگیرم که گویی به هیچ‌وجه جای تشکیک نبوده است... همچنین چون غالبین در اعمال زندگانی تأخیر جایز نیست، این نکته حقیقتی است مسلم که هرگاه کسی قادر بر تشخیص رأی درست نباشد، باید رأیی را که درستی آن محتمل است اختیار کند.

۳. اصل سوم این‌که همواره به غلبه بر نفس خویش بیشتر بکوشم تا بر روزگار، و به تبدیل آرزوهای خود بیشتر معتقد باشم تا به تغییر امور گیتی، و کلیه‌ی این اعتقاد را در نفس خود راسخ سازم که جز اندیشه و ضمیر ما هیچ امری کاملاً در اختیار ما نیست؛ و بنابراین در اموری که سواى خود ما است، پس از آن‌که به قدر قوه کوشیدیم اگر چیزی بر وفق رضا نشود آن را نسبت به خود یکسره غیرممکن بشماریم.<sup>۱۵</sup>

این اصول آن قدر واضح و روشن‌اند که نیازی به تفصیل بیشتر نیست. اما دکارت در ادامه به بر سه نکته‌ی مهم دیگر در بحث اخلاق انگشت می‌گذارد: ضرورت فضیلت است؛ فهم بر کردار مقدم است؛ شک از جهت شک و به مقصد شک نیست.

حکم اول که بسیار به خط اخلاقی تفکر رواقی نزدیک است، تأکید دارد که اگر در مسیر شک به موارد ناخوشایند و یا خفقان‌آور رسیدیم، نباید اجازه دهیم که هیچ چیز مانع سیر و حرکت مان شود. هرآنچه برای دستیابی به شناخت ضروری‌ست، باید لحاظ شود. دکارت درباره‌ی حکم دوم می‌نویسد که اراده‌ی ما مایل به طلب یا دفع چیزی نمی‌شود مگر به سبب این‌که فهم ما آن را نیک یا بد جلوه دهد. از این لحاظ فهم ما بر کردارمان مقدم است. پس ابتدا برای بررسی هر کردار و رفتار اخلاقی باید در نخست ذهنیتی را که مسبب چنین رفتار یا خلق چنین خلقیاتی بوده مورد سنجش قرار دهیم. حکم سوم، به نوعی علیه نحله‌یی از شکاکان دوره‌ی هلنیستی‌ست. «پس همواره خطاهایی که سابقن در ذهنم راه یافته بود، بیرون می‌کردم. در این باب بر روش شکاکان نمی‌رفتم که تشکیک آن‌ها محض شک‌داشتن است، و تعمد دارند که در حال تردید بمانند؛ بلکه برعکس منظور من همه این بود که به یقین برسم و از خاک سست و رمل رهایی یافته و بر سنگ و زمین سخت پا گذارم.»<sup>۱۶</sup>

به این ترتیب شاکله‌ی شک دکارتی در سه فصل نخست گفتار در روش، تدوین می‌شود و دکارت از این سه فصل به عنوان تمهیداتی برای کشف معیار درونی شناخت بهره می‌برد و در فصل چهارم این اثر، به عبارت معروف «می‌اندیشم، پس هستم» می‌رسد.

<sup>۱۴</sup> همان، ۶۱۸

<sup>۱۵</sup> همان، صص ۶۱۸ تا ۶۲۰

<sup>۱۶</sup> همان، ۶۲۲